

# بخشی از زندگی انسان معاصر

مروری بر مجموعه شعر «آچمز» سروده داوود ملک‌زاده، نشر چشمه



کاغذ نظری‌پنا  
شاعر

یکی از موضوعاتی که عموماً هم در شعر کلاسیک از نوع غزلش بیشتر و هم در شعر آزاد مشاهده می‌شود مضمون پارادوکسیکال شعرهاست. اولین شعر دفتر «آچمز» همین معنا را به یکدک می‌کشد. جنگی وجود ندارد، اما سرباز از خط مقدم برای معشوقش نامه می‌نویسد: جنگی نیست/ از خط مقدم برایت نامه می‌نویسم. در نگاه اول این مفهوم باید متعلق به حوزه تفکرات فلسفی باشد. این معنای فلسفی نیز به ظاهر از تناقضات موجود در لایه‌های اجتماعی ناشی می‌شود، لذا زمینه این فکر فلسفی، به نوعی به بحران‌های اجتماعی برمی‌گردد. شاید هم ساختار ذهن بشر ساختاری پارادوکسیکال است. مثل قضیه حرکت یا

می‌بندد که شعر ملک‌زاده نیز مشمول آن است و از این جهت، معاصریت و ساختمان‌دزی از ویژگی‌های عاشقانه‌های او به شمار می‌آید: بوی شالی‌های بهشتی‌ست/ یا عطر موهای تو/ باد/ تا تو را/ به من برساند، / هوش از سرش پریده است! از ویژگی‌های دفتر شعر آچمز که بیشتر هم به چشم می‌زند حضور واژگان و شعرهای ترکی در آن است. به‌گونه‌ای که نام کتاب هم از حوزه زبان ترکی انتخاب شده است. آچمز که به زبان فارسی هم راه یافته و استعمال می‌شود، معنای ویژه‌ای را حمل می‌کند که نموده‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن امروزه روشن‌تر مشاهده می‌شود. عموماً این معنا را می‌توان تسری داد به مفهوم بومی‌گرایی در شعر. شاعر، آذری بودن خود را با این اصطلاحات و واژگان و احياناً چندین شعر ترکی به نمایش می‌گذارد. این برای شاعری که خوانندگان فارسی زبان بیشتری دارد اهمیت پیدا می‌کند. شایان ذکر است که پیشینه تاریخی شعر ما خالی از این مقوله نیست. اصطلاحات ترکی بسیاری از زبان شاعران بزرگ ترک که به فارسی می‌سروده‌اند وارد زبان فارسی شده است.

مباحث اجتماعی و سیاسی و روزمره، خواهی نخواهی وجهه اصلی شعر امروز شده است. این دفتر نیز خالی از آنها نیست و چه به‌صورت آشکار و چه در لایه‌های باطنی شعر می‌توان این وضعیت را به تماشا نشست. این وضعیت اغلب نشانگر حال خوب جامعه و انسان نیست، بلکه خبر از بحران‌های بزرگ و کوچک اجتماعی و انسانی می‌دهد: از راه رفتن در زمین صاف/ حوصله‌مان سر می‌رود/ می‌ایستیم/ با دست‌های خودمان چاهی می‌کنیم/ زندگی از یکنواختی در می‌آید/ قدم می‌زنیم/ می‌دویم- راه می‌رویم/ و می‌ایستیم توی همان چاه.../ تقلا می‌کنیم که بیرون بیاییم/ و زندگی جریان پیدا می‌کند. تازه از چاله به چاه افتادن نیز هست. این بیهوده‌گردی‌ها جریان زندگی انسان امروز ایرانی است. تصویری از وضعیتی است که بحران‌زدگی را نمایش می‌دهد.

پاشیدن سقف به زندگی در اثر بارش باران، استفاده بهینه از یک ضرب‌المثل در همین معنا و گره‌خوردگی آن با کلیت شعر، بخشیدن دریای خزر به روس‌ها، مهمل نشان دادن آبی که منشأ ثروت و نعمت است و هزینه بی‌جای این ثروت‌های ملی، همگی نشان از وضعیتی دارد که شاعر در آن به سر می‌برد و مسئولیت و وظیفه اجتماعی و انسانی خود را به‌جا می‌آورد و این البته فصلی مشعب می‌خواهد برای بیان و ابراز تعهد شاعرانه. حقیقت این است که روزمرگی با زندگی متفاوت است. گاهی در شعرهایمان زندگی را با فراز و نشیب‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌هایشان به نمایش می‌گذاریم. اینجا حقیقت زندگی نموده می‌شود و یک رابطه ساختمان‌د بین زندگی و شعر به وجود می‌آید. آنچه بسیاری از بزرگان شعر معاصر ما درباره آن حرف زده‌اند و در شعرهایشان نیز اجرا کرده‌اند: مثل زمینی متروک در حاشیه شهر/ یا مثل واحد طبقه سوم آسانسور خراب در داخل شهر/ نفرین شده‌ام/ کسی برای دیدن نمی‌آید/ حتی از یاد مشاوران املاک رفهام/ گنجشک‌ها و سگ‌ها هم/ برای رفع حاجت/ راه‌شان را به طرفم کج نمی‌کنند.

تصویرهای شاعرانه نیز جایگاه خوبی در شعرهای

داوود ملک‌زاده دارد، هر چند او شاعری تصویرساز و تصویرگر نیست: مُص... مُص... مُص... مصطفی/ این بار تصمیمش جدی بود... و زمین وا شد دلش/ هورا کشید/ مردی که ویار باران داشت. این تصویرسازی را در بنفشه‌های آفریقایی هم می‌توان دید. ضمن اینکه در این شعرها تصویری از زندگی عادی و روزمره و تنوأم با عشق جریان می‌یابد. به مقوله هایکو و هایکوارگی نیز در این شعرها می‌توان پرداخت. طبیعت با روح شاعر در اینجا درمی‌آمیزد، آن‌گونه که شاعر ژاپنی در ذات طبیعت محو می‌شود و این بیان داستان اسطوره‌وار بخشی از زندگی انسان عصری است که نشانه‌هایی از دل سپردن به محیط زیست را هم می‌توان در آن به تماشا نشست: امروز/ خیلی زود بیدار شدم/ پرده را کنار زدم/ بنفشه انگار/ خواب شیرهای آفریقایی را می‌دید.

«آچمز» مشتمل بر ۶۶ شعر از سری «جهان تازه شعر» نشر چشمه منتشر شده است. داوود ملک‌زاده متولد سال ۱۳۶۱ در آستارا است. از او تاکنون چند کتاب شعر به‌نام «تهران برای شعر شدن شهر کوچکی است»، «دو واو»، «آستارا تنها بندر بی‌کشتی»، «این زندگی پیامکی را دریاب» و «گزنه‌های گردنه» منتشر شده است.



داوود ملک‌زاده  
شاعر

از راه رفتن در زمین صاف  
حوصله‌مان سر می‌رود  
می‌ایستیم  
با دست‌های خودمان  
چاهی می‌کنیم  
زندگی از یکنواختی  
درمی‌آید  
قدم می‌زنیم  
می‌دویم  
راه می‌رویم  
و می‌ایستیم توی همان چاه...  
تقلا می‌کنیم که بیرون  
بیاییم  
و زندگی جریان پیدا می‌کند.

بوی شالی‌های بهشتی است  
یا عطر موهای تو؟  
باد  
تا تو را به من برساند  
هوش از سرش پریده است...

## چه‌گوارا

از ما پنج نفر  
آن‌ها که زیر ششجه مردند، هیچ!  
ولی آنها که جان سالم به در بردند  
به اعدام محکوم شدند.

## نوشتن در برزخ

فرآیند شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ

مدام با پس زدن معیارهای متداول و مرسوم رفتاری، در پی فراروی از گزینش و سیطره اشیا و اشخاص بود. خطوط را رها خواهم کرد/ و همچنین شمارش اعداد را رها خواهم کرد/ و از میان شکل‌های هندسی محدود به پهنه حسی وسعت پناه خواهم برد این عبور و نفی ساخت جمعی انسان برای او اگر چه هزینه‌های بسیار سنگین اجتماعی را در بر داشت اما به بلوغ فکری و رشد قوای باطنی اش منتهی شد. در این مراقبه و تطهیر، می‌توان مدام به فهم مرکز آن حقیقت اصیل که انسان است نزدیک و نزدیک‌تر شد و البته فواصلش را با اجتماع بشری افزون کرد. فروغ در کسوت عارفی مدرن، خود را به سرچشمه حقیقت و دانایی نزدیک‌تر ساخت؛ سرچشمه‌ای که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا می‌آمد.

من این جزیره سرگردان را/ از انقلاب اقیانوس و انفجار کوه گذر دادم/ و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحد بود/ که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به وجود آمد. او اگر چه نافی وضع اجتماعی انسان بود اما هیچ‌گاه با فقدان حس مهدلی و رواداری او با انسان مواجه نیستیم چرا که نافی امر انسانی نبود و از فروشدن انسان در مفاک بی‌اخلاقی رنج بسیار می‌برد. او مدام انسان و جامعه را به گفت‌وگو و بازگشت و شناخت هویت فردی و جمعی دعوت می‌کند: من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم/ و این جهان به لانه ماران مانند است/ و این جهان پر از صدای حرکت پای‌های مردمست/ که همچنان که تو را می‌بوسند/ در ذهن خود طناب دار تو را می‌فاندد

فروغ خود را به مثابه رهبری معنوی برای هدایت

بشر، از ورطه هولناک پوچ انگاری نمایان می‌ساخت و در فراخوان معنویتش مدام به انسان، باوری فرااخلاقی را یادآوری می‌کرد و در پی بازگشت انسان به فهم اصیل و جاودانه از وضع وجودی خویش در بستر اجتماع بود. او بر این باور بود که انسان تا آنجا در این مکاشفه و مراقبه می‌تواند پیشروی کند که روی صدایش بتوان به اوج بلوغ معنوی نائل شد: و من چنان یرم که روی صدامیم نماز می‌خواندم... او تنهاست و این تنهایی محصول نگاه عمیق او به وضع موجود انسان تکنوکرات است. فروغ در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» در مقام یک پیشگو ظاهر می‌شود و آینده‌ای را برای انسان ترسیم می‌کند که علاوه بر هولناکی اش دارای صفاتی همچون فقدان قلب و منطق عاطفی، بیهودگی، بیگانگی، تنهایی و کم‌شدگی در کوران حوادث تلخ و دهشت بار، بی‌اخلاقی، بی‌افقی، سرخوردگی بناهای معرفتی پیشینی و... است.

من از زمانی / که قلب خود را کم کرده است می‌ترسم/ من از تصور بیهودگی این همه دست/ و از تصمیم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم/ من مثل دانش آموزی که درس هندسه‌اش را/ دیوانه وار دوست دارد تنها هستم.

در شعر «آیه‌های زمینی» با توصیفی هولناک گروه ساقط مردم را دلمرده، تکیده و مبهوت/ می‌کند که در زیر بار شوم جسم و جسدهاشان، فاقد هرگونه روح و معنویتند و از غربتی به موقفی دیگر می‌روند و میل دردناک جنایت در دست‌هاشان متورم می‌شود.

مردم/ گروه ساقط مردم/ دلمرده و تکیده و مبهوت/ در زیر بار شوم جسدهاشان/ از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند

پوچ انگاری، معنایی فرعی برای ترجمه

# دموکراسی کلمات

نگاهی کوتاه به مجموعه شعر «یکی‌شان نیست»/ میلاد موحدی‌راد، نشر خوزان



حمیدرضا شاکر سری  
شاعر و پژوهشگر

«یکی‌شان نیست» حاصل و حاصل دموکراسی کلمات است. شعر سنتی ما عرصه مستبذی است که در آن تعداد معدودی کلمه حضور دارند. کلماتی که غالباً فضا را برای بیان مفاهیم عاشقانه و عارفانه فراهم می‌سازند. این کلمات می‌شوند و باقی کلمات را به‌دلیل فقدان این ظرفیت به فضای شعر راه نمی‌دهند. شاعران بزرگ تاریخ ادبیات ما تا آنجا که توانسته‌اند با این دیکتاتوری کلمات جنگیده‌اند اگر چه در کل به این وضعیت تن داده‌اند.

از مهم‌ترین مزیت‌های شعر نو نزدیکی تدریجی شعر به نوعی دموکراسی کلمات بود. البته این نیاز به بررسی و پژوهشی دقیق دارد که آیا ورود کلمات نو، فضایی عینی و جزئی‌نگر را به شعر نو ارزانی داشت یا نگاه جزئی‌نگر و عینی‌گرای شاعران نوگرا زمینه را برای ورود کلمات نو و بی‌سابقه به شعر فراهم کرد. حاصل کار اما در هرصورت دموکراسی کلمات در شعر بود.

«یکی‌شان نیست» مجموعه شعری است که از نتایج سحر این دموکراسی تراکم تصاویر و ایماژهای نو و بدیع، در فضاهایی آشنا و ناآشنا، حاصل این دموکراسی است. در این مجموعه نه تنها حضور کلمات روزمره و بدون ظرفیت شعری را به کرات شاهد هستیم بلکه تصاویر و مضامین شعری هم از همین رو با طراوت و تازگی همراهند. این شعر را ببینید: مور/ سبزیفی کوچک بر دیوار! فراوی شاعر از نگاه‌های تکراری و بعضاً پندآموز به مورچه، که آن را به کلیشه تبدیل کرده بود، این موجود فروغ سایه افکنده است. او نیز چون شاعری از طرقت حضور در شعر نو را ندارند می‌توانند با جاگیری در پازل‌های تازه چهره یا چهره‌هایی تازه از خود رو کنند. خلوت کرده بودند، بیابان ورد پا! در چنین فضایی امکان به‌کارگیری صورخیال در اشکال و با مکانیسم‌هایی تازه فراهم می‌شود. در نتیجه حتی ایماژهای آشنا، ناآشنا می‌نمایند و به نوعی احیا می‌شود:

در ایستگاه/ جا مانده از قطار/ غروب!  
چه پاک اگر در این رهگذر تعدادی از شعرها به هایکو نزدیک می‌شوند بلکه بر آن منطبق می‌شوند:

خیره به عکسِ مرلین مونرو/ بعد از اسیدپاشی!

«یکی‌شان نیست» نشان از حضور شاعری می‌دهد که با کلمات دوستی قبلی ندارد اما در عین حال آمادگی دوستی با هر کلمه تازه‌ای را دارد. میلاد موحدی‌راد، یک شاعر دموکرات و نوچو و نونویس است. «یکی‌شان نیست» تازه‌ترین اثر میلاد موحدی‌راد توسط نشر خوزان در ۱۱۶ صفحه به چاپ رسیده است. «میلاد موحدی‌راد» از چهره‌های جوان در زمینه شعر و ادبیات استان خوزستان است. وی پیشتر در قالب‌های مختلف شعری طبع آزمایی کرده است اما بیشتر نام او به شعر کوتاه گره خورده است و به‌طور جدی به این فرم دبستگی بیشتری دارد. موحدی‌راد علاوه بر این اثر تازه منتشر شده، دو کتاب «دانش فارسی» و «دلنتگی درختی است که از شانه‌ام می‌روید» را در کارنامه ادبی خود به ثبت رسانده است.



میلاد موحدی‌راد  
شاعر

غوغای گنجشکان  
یکی‌شان نیست!  
نسیم  
چند تار مو بیشتر  
روی صورتش!

بر تخته سیاه  
نقطه کدام حرفی؟  
ماه!  
هست و نیست.  
عکاس در عکس!

قطعه قطعه کرده  
مرگ را  
زندگی در گورستان!

ماه را  
دو نیم کرده است  
شاخه درخت سیب!

کو نیم دیگرم؟  
ماه در جست و جوی خود!

بیدار شدم.  
بوسیدمش در جهان دیگری!

جامه دریده  
مزه می‌خورد  
در عازای پلنگ!

سبزیفی کوچک بر  
دیوار!

امروز مثل  
همیشه نیستم.  
گنجشکی را پرانده‌ام!

امروز  
جهان رنگ دیگری ست!  
تو سرخ پوشیده‌ای.

خلوت کرده‌اند  
بیابان و رد پا!

بی‌خیال بوس‌های ما  
تندیس پارک!

در ایستگاه  
جا مانده از قطار  
غروب!

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد.

تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.



محمد جابان‌ازان  
شاعر

روشد تدریجی و فرآیند تکوین و تکامل شکل‌گیری شخصیت ادبی فروغ، بر ساخته معرفتی است که صورت شعر او را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد. تجسمی که نظام مناسبات کلامی تنها وجه وجودی او را در ساخت ادبیات در بر می‌گیرد ولی خاستگاه فکری فراتر از نظام عبارات و مفردات را در نیل به شناختش فرا می‌گسترند. کاوش برای شناخت این نظام فکری و ضرورت کشف علل و عوامل شکل‌گیری حیات ذهنی او مستلزم قرار گرفتن در فرآیند تبدیل و تبدل تدریجی شخصیت فردی و ادبی‌اش است.

از همگامی و همپایی با عواطف روزمره و ساده انسانی و زیستن در سایه واقعیت‌ها گرفته تا نفی وطرد امر قدسی، از زیستن در برزخ تا گفت‌وگو در تاریکی‌های اجتماعی، از خیره‌سری‌ها و تلاش در جهش کشف روابط غیرمتعارف و غیرمتداول در ساخت اشیاء، اشخاص و پدیده‌ها و جستن راهی برای ورود این غریب‌سازی‌ها در شعر، شخصیت فروغ را به منشوری مبتدل می‌سازد که تصور شعرش را همواره برای مخاطب فهیم، به موضوعی در خور برای عمل کرد جهان‌بینی ویژه و طرح پرسش‌های عمیق بدل می‌کند و البته از او برای مخاطب عرفی، سیمایی سیاه، پوچ انگار و فروبوته ترسیم کرده و به‌جای می‌گذارد.